

شرح و تحلیل بیتی دشوار از حافظ

احمد.ن. امیرفرهنگی

مرید خرقه دردی کشان خوشخویم

عبوس زهد به وجه خمار نشیند

مختصری از سابقه بحث

دکتر منوچهر مرتضوی:

عبوس زهد به وجه خمار نشیند
مرید خرقه دردی کشان خوشخویم

« این بیت تاکنون حل نشده باقی مانده است و به گمان بنده اصلاً لاینحل است. احتمال قرائت «عبوس» به دو صورت «به ضمتین یا به فتح عین» و تشخیص نوع اضافه عبوس به زهد در هر دو حال، دارای معنای مختلف بودن «وجه» (روی و صورت، مبلغ و نقد و پول، طرز و روش و ترتیب) و مصدر یا اسم مفعول بودن خمار و اضافه وصفی یا تملیکی و اختصاصی بودن آن، نشیند یا بنشیند؟ که کل ساختار معنوی مصراع را دگرگون می‌سازد. خرقه با فرقه و تغییر یافتن معنای محصل بیت با هریک از این ضبط‌های کلمات نشان می‌دهد که هیچ مغز نیرومندی نمی‌تواند حداکثر جز معقول‌ترین معنا (نه صحیح‌ترین یعنی آنچه مورد نظر حافظ بوده) برای بیت پیشنهاد بکند.

مرحوم عبدالرسول خیام پور «نشیند» را در مفهوم شایسته و مناسب نباشد می‌دانستند یعنی «ترشروئی ناشی از زهد به روی خمار مناسب نباشد و تضاد بین این دو وجود دارد پس مرید یکرنگان درد نوشم که تضاد در آنها نیست (ر.ک: راهنمای کتاب، سال چهارم، شماره

یک، فروردین ۱۳۴۰، ص ۸۰ همچنین: راهنمای کتاب، شماره ۵، سال سوم، دی ۱۳۳۹، ص ۶۹۸).

بنده معنی این بیت را همیشه چنین تصور کرده‌ام: «ترشروئی ناشی از زهد به روی خمار و شخص مخمور عارض نمی‌شود پس من مرید خرقه دردی کشان خوشخو و متواضعم. ننشیند از نوع غبار اندوه نشستن و غم نشستن باید باشد. و ملاحظه می‌کنید که دکتر خانلری نیز با قبول «ننشیند» به جای «ننشیند» اصلاً نظری متفاوت داشته است آن هم در تصحیح دیوان براساس بیش از دوازده نسخه نه در اظهار نظر شفاهی یا کتبی درباره یک بیت (نوشته‌اند: همه نسخه‌ها: ننشیند، «ننشیند» در این بیت تصحیح قیاسی است به جای ننشیند)

با این همه و با وجود اینکه روح و مفهوم کلی بیت تقریباً روشن است و از ردّ عبوس زاهدان و اظهار ارادت به دردی کشان خوشخو حکایت می‌کند هرکس نظر خود را دارد و حصول اجمال درباره اجزاء این بیت کاملاً بعید به نظر می‌رسد بنده نظر خود را در بالا نوشتم ولی هرگز ذهنم از مفهوم دیگر وجه خمار یعنی «درهمی چند برای تهیه خمارشکن» اصلاً یا ایهاماً و این مفهوم کلی که ترشروئی ناشی از زهد و تقشر با رسیدن «وظیفه» برطرف نمی‌شود منصرف نشده است: وجه می می خواهم و مطرب که می‌گوید رسید!!

(مکتب حافظ، چاپ چهارم، انتشارات ستوده، ۱۳۸۴، ص ۶۰۲-۶۰۳)

بهاء‌الدین خرمشاهی:

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند مرید خرقه دردی کشان خوشخویم

«در این بیت بعضی کلمه «عبوس» را «عبوس» خوانده‌اند و «ننشیند» را «ننشیند». کلمه «به وجه» را هم هریک معنی خاصی کرده‌اند. با این تفاوت و تغییرها بیت حافظ به شعری مبهم و پیچیده تبدیل شده است. با توجه به شیوه اندیشه حافظ در غزل‌های دیگر او به نظر می‌رسد که «ننشیند» که در حافظ خانلری تصحیح قیاسی است درست‌ترین و معنی‌دارترین وجه آن باشد. تفاوت محل یک نقطه در بالا یا زیر کلمه و مسامحه نسخه نویسان هم چنان در نسخه‌های قدیم زیاد است که هیچ دلیلی برای اصالت «ننشیند» نداریم... (حافظ نامه، ص ۴۳۶).

«... اینک اگر شیوه حافظ را در استفاده از معنی وجه به درستی دریابیم کار آسان می‌شود. «وجه» در شعر حافظ به چند معنی به کار رفته است... ۱- به معنی پول و بهای کالا،

۲- در وجه به همان معنی ۳- به معنی صورت و چهره و جمال ... ۴- «به وجه» که موردنظر ماست و به معنی، به صورت، به حالت، به طریق، به شکل و از روی...» (ص ۴۳۷)

«... پس به گواهی شعر خود خواجه، «به وجه» تنها به همین معنی به کار رفته و هرگز در هیچ جا رابطه‌ای و کاری با پول و بها ندارد. «به وجه خمار» هم به روشنی معنی «به حالت» و «به وضع خمار» دارد. یعنی زاهد به حالت کسی که خمار است، گرفته و ملول و تلخ و عبوس نشسته است.» (ص ۴۳۸)

«به وجه خمار ننشیند/ بنشیند: ضبط عیوضی - بهروز، جلالی نائینی - نذیر احمد، افشار، پژمان و انجوی، همانند قزوینی «ننشیند» (به صیغه منفی) است. سودی این غزل را ندارد. عیب این ضبط این است که معنای آن مستفاد نمی‌شود، مگر به تکلفات سبک هندی وار، همین است که دکتر خانلری با وجود آنکه تمام نسخه‌هایش «ننشیند» داشته‌اند، تصحیح قیاسی کرده و به جای آن «بنشیند» (به صیغه مثبت) آورده است و در معنای بیت نوشته است: زاهد که عبوس یعنی اخم آلود است، مانند مردمان خمار جلوه می‌کند برخلاف فرقه دردی کشان که خوش خویند» (تعلیقات خانلری، ص ۱۲۰۷) و «عبوس زهد»، را ترکیبی نظیر «خراب می» و «مست مغرور» شمرده است. به گمان من حق با دکتر خانلری است و ضبط‌های دیگر و نیز قرائت‌های عجیب و غریبی چون عبوس (بروزن خروس) به صورت مصدر و یا «عروس زهد» کاملاً بیراه است.» (ص ۱۰۷۱-۱۰۷۲) *تال جامع علوم انسانی*

(حافظ نامه، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۳، انتشارات علمی و فرهنگی)

هاشم جاوید

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند مرید خرقة دردی کشان خوشخویم

«در این بیت بعضی کلمه «عبوس» را «عبوس» خوانده‌اند و «بنشیند» را «ننشیند». کلمه «به وجه» را هم هریک معنی خاصی کرده‌اند. با این تفاوت و تغییرها بیت حافظ به شعری پیچیده و مبهم تبدیل شده است. با توجه به اندیشه حافظ در غزل‌های دیگر او به نظر می‌رسد که «بنشیند» که در حافظ خانلری تصحیح قیاسی است درست‌ترین و معنی‌دارترین وجه آن باشد. تفاوت محل یک نقطه در بالا یا زیرکلمه و مسامحه نسخه نویسان هم چنان در نسخه‌های قدیم زیاد است که هیچ دلیلی برای اصالت «ننشیند» نداریم...»

... «به وجه خمار» هم به روشنی، «به حالت»، «به وضع خمار» دارد. یعنی زاهد به حالت هرکس که خمار دارد، گرفته و ملول و تلخ و عبوس نشسته است...
 (حافظ جاوید، چاپ اول، ۱۳۷۵، انتشارات فرزانه، ص ۴۳۵ و ۴۳۸)
 دکتر محمد استعلامی:

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند مرید خرقة دردی کشان خوشخویم
 «این بیت از مواردی است که حافظ شناسان روی آن بحث‌های بسیار کرده‌اند و آن قدر پیچیده نیست: عبوس به معنی اخم و بدخویی و حالتی در خطوط صورت انسان است که حاکی از خشم و دل زدگی از چیزی باشد و عبوس صیغه مبالغه از همین مصدر است. تکلیف این دو کلمه روشن است و در این بیت «عبوس» که معنی مصدری و اسمی دارد درست است..»

«نشستن در این بیت به معنی فروکش کردن واز میان رفتن است. خمار را با نوشیدن باده فرو می‌نشانند اما تلخی چهره زاهد را با شراب نمی‌توان فرو نشانند چون شراب نمی‌خورد و تلخی هم از دورن اوست...»
 (درس حافظ، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۹۷۴)

«و بایاد دانست که ضایع‌تر مالها آن است که از آن انتفاع نباشد و در وجه انفاق ننشیند.»
 (کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، باب پادشاه و فزه ص ۳۰۲)
 این عبارت عیناً از کلیله و دمنه به انشاء نصرالله منشی است که بیش از هشتصد سال پیش نوشته شده و دو قرن مقدم بر عصر حافظ است. سخن گفتن از ارزش و اعتبار و میزان اشتهار و شیوع این کتاب که از «امّهات» متون ادب فارسی است حشو قبیح می‌نماید.
 اما در اینکه حافظ این متن مهم را خوانده یا نه، دو تن از حافظ شناسان مشهور به تحقیق سخن رانده‌اند:

دکتر عبدالحسین زرین کوب: «اشاره به یک قصه کلیله- قصه گربه زاهد- هم نشان می‌دهد که با این کتاب آشنا بوده است. همچنین یک جا که می‌گوید: کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی؟ لحن اش لحن کسی است که با کلیله آشنایی داشته است و ارتباط.»
 (از کوچه زندان، ص ۶۹)

بهاء‌الدین خرمشاهی: «... دلیل اینکه حافظ این کتاب را مطالعه کرده است یکی حدس عقلی و عرفی است که کتابی با این درجه اشتهار، بعید است از نظر حافظ دور مانده باشد. دلیل دوم اشاره اوست به یکی از داستانهای کوتاه کلیله که به آن تلمیح دارد: ای کبک خوشخرام...» (حافظ، چاپ دوم، ص ۲۸)

خرمشاهی در جایی دیگر عبارتی از دیباچه کلیله (ص ۱۳) آورده‌اند: «و فرض ایزدی می‌گزارند» که حافظ عیناً در بیت: فرض ایزد بگزاریم... به کار برده است. با توجه به موارد فوق و با بررسی شاهد کلیله امید است معنی اصلی بیت مورد بحث به قطع و یقین روشن گردد.

در اینجا باز برای تأکید بیشتر بر اهمیت عبارات کلیله در ابهام زدایی از این بیت دشوار، یادآوری می‌شود که علاوه بر این که کتاب نصراله منشی هرگز اثری بی‌نام و نشان و مشکوک و مهجور نیست؛ خود شاهد نقل شده نیز از لحاظ مفهوم و مضمون، اتفاقاً به امری کاملاً محسوس و مادی و غیرقابل تأویل اشاره دارد یعنی از مضمونی ذهنی و انتزاعی یا مجازی سخن در میان نیست، مثلاً موضوعی از جنس شطح یا نکته‌ای رمزی و عرفانی در آن مطرح نشده است که ظرفیت و احتمال تأویل و تفسیر داشته باشد تا خواننده را در دریافت اصل معنی دچار تردید کند زیرا که دلالت الفاظ صرفاً حقیقی است و کاملاً روشن. و همین است که مصحح دانشمند کتاب حتی کلمه‌ای در توضیح آن نیاورده است. خیلی ساده و صریح می‌گوید: ضایع‌ترین مالها آن است که صاحبش «نه خود خورد نه به کس دهد» و در این بیان ذره‌ای ابهام و تعقید نیست.

منظور از اینهمه تطویل آن است که یقین گردد تطبیق و مقایسه این مصراع پرمعضل حافظ با عبارات نصراله منشی (به عنوان یک الگوی ساختی و معنایی)، منطقی و موجه است و البته انس و آشنایی شاعر با کتاب نیز- که تفصیل آن گذشت- در جای خود قرینه‌ای مهم و موید این نظر است چون به ظن قوی همین کاربرد صاحب کلیله از «وجه» و «نشیند» در ذهن و ضمیر حافظ نشسته است این نیز بعد نمی‌نماید که این وجه بیانی و اینگونه تعبیر لااقل تا عصر شاعر متداول بوده باشد.

این امر تقریباً مورد اتفاق است که کانون اصلی ابهام و مرکز ثقل پیچیدگی در مصراع اول است و در مصراع دوم معضل قابل ذکری وجود ندارد ضبط فرقه به جای خرقره- حتی اگر

پذیرفته شود- در مفهوم کلی مصراع تغییری ایجاد نخواهد کرد با این همه یک نکته در خور بحث است: اینکه گفته‌اند چرا مرید «خرقه» دردی کشان است نه خود آنها؟ باید گفت این از نهایت اکرام و احترامی است که شاعر در حق دردی کشان دارد مقام و محضر آنها را چنان والا می‌شمارد که با توسل به یکی از انواع مجاز، به خرقه این قوم- که از لوازم آنان است- اظهار ارادت می‌کند همانند خطاب یا سوگند به آستان و بارگاه و تاج تخت که از لوازم پادشاهی است و این از بدیهیات است.

این را نیز باید افزود که با وجود گفتار فنی و استنباط موسیقایی استاد شفیع کدکنی که در این باب برهانی است قاطع، استدلال ماحشو و زائد می‌نماید، می‌نویسند: «... آنچه اصالت موسیقی تأیید می‌کند، همان ضبط ل و دیگر نسخه‌هاست [یعنی خرقه] زیرا [خوشخو] در قافیه طیف صوتی خود را جذب می‌کند که [خ/ک/ق] است در کلمات: خمار و دردی کشان و خوشخو و [خرقه].»

«مرید خرقه» با زبان عرفان نیز- که حافظ از آن همواره سود می‌جوید- انطباق بیشتر دارد به تناسب «خرقه ارادت» در مقابل دیگر انواع خرقه‌ها.
(این کیمیای هستی، مجموعه مقاله‌ها... انتشارات آیدین ۱۳۸۵، ص ۶۰)

چنانکه گفتیم اصل همه معضلات و ابهامات؛ در مصراع اول نهفته است و باید گفت همه اجزا و ارکان جمله- به ویژه فعل آن- بسیار غریب و نامتعارف استعمال شده‌اند و مستعد همه نوع تعبیر و تفسیر و قابل تأویل به انواع معانی مختلف می‌باشند:

عبوس زهد- وجه- خمار- وجه خمار- ننشیند

عبوس: این کلمه در زبان عربی هرچه باشد در فارس صفتی محسوب می‌شود که موصوف آن حذف شده است یعنی در اصل «آدم عبوس» یا «شخص عبوس» بوده است این امر در دستور زبان فارسی بسیار رایج است یعنی می‌توان صفت را جانشین موصوف نمود و در این حالت همان صفت مانند اسم به کار می‌رود و همه نقش‌های آن را می‌پذیرد با این توضیح «عبوس زهد» از همان مقوله دستوری ترکیباتی چون: «شهید عشق» (شخص شهید از اثر عشق)، «پیرماه» و «سال» (آدم یا مرد و زن پیر شده از گذر ماه و سال)، «مست غرور» (آدم مست از اثر غرور) می‌باشد. بدینگونه معنی ترکیب مورد بحث نیز دقیقاً «انسان عبوس و ترشرو از اثر زهد» یا «آدم عبوس از زهد» باید تلقی شود پس ضبط «عُبُوس زهد» قطعاً

نادرست است و هیچ وجهی ندارد مخصوصاً با تنافری که در آن احساس می‌شود و بسیار دور از کلام موسیقایی و گوشنواز حافظ است.

وجه: چنانکه پیش از این نقل شد این کلمه در متون فارسی به معنای متعددی استعمال شده است: روی و صورت، مبلغ و نقد و پول، طرز و ترتیب و روش، به صورت، به حالت، به طریق، به شکل، از روی. اما با توجه به شاهد کلیده و با دقت در کاربرد خاص فعل «نشیند» در اینجا هیچ یک از معانی مذکور موردنظر حافظ نبوده است در این مصراع، وجه (همانند کلیده) به یک معنی تازه‌ای استعمال شده و آن چیزی جز «در راه» یا «در جهت چیزی و برای چیزی» نمی‌تواند باشد و به نظر می‌رسد شاعر در بیتی دیگر نیز همین معنی را از وجه اراده کرده است:

نذر و فتوح در وجه می‌نهم دلق ریا به آب خرابات برکشیم

می‌گوید: نذر و فتوح صومعه را در راه شراب صرف کنیم یا آن را برای شراب منظور کنیم. وجه در این بیت نمی‌تواند به معنی «پول و نقد» استعمال شود (البته ایهام به جای خود). چون نذر و فتوح خود چیزی جز وجه (نقد) یا جنس قابل تبدیل به وجه نیست بدین ترتیب اگر وجه را به معنی «نقد» بگیریم چنین چیزی حاصل می‌شود: وجه صومعه را در وجه می‌منظور کنیم. گمان می‌رود منظور اصلی این است: نذر و فتوح (وجه) حاصل از صومعه را در راه شراب صرف کنیم یا بدان اختصاص دهیم (درست است که در فحوای کلی عبارت چندان تغییری ایجاد نمی‌شود اما به هر حال باید جایگاه اجزا و ارکان جمله مشخص شود)

البته ترکیب «وجه می» در آن مصراع مشهور حافظ «وجه می می‌خواهم و مطرب که می‌گوید رسید» دقیقاً و صرفاً معنی «نقد و پول شراب» می‌دهد و حتی هیچ معنی ایهامی را نیز برنمی‌تابد.

منظور این است که یک ترکیب واحد (وجه می) در این دو مصراع فرق بسیار باریک و ظریفی دارند که شاید در نظر اول به ذهن خطور نکند و آن اینکه وجه می در مصراع (وجه می‌خواهم...) تنها معنی نقد و پول شراب دارد و در دیگری (نذر و فتوح...) غیر از ایهام به نقد و پول، معنی اصلی‌اش «در راه شراب (صرف کردن)» است.

خمار: چنانکه از گفتار استاد شهریار منوچهری مرتضوی نقل شد محتمل دو معنی است:
الف: معنی مصدری (خمار، خمار بودن) ب: معنی وصفی (آدم خمار، شخص مخمور). به
دلایلی چند، همان معنی اولی (مصدری) یعنی خمار درست است.

۱- در شاهد کلیله (وجه انفاق) (که در این جا به عنوان الگوی دستوری مبنا قرار گرفته
(مضاف الیه کلمه وجه (یعنی انفاق) مصدر است نه صفت. در مصراع حافظ نیز مضاف الیه را
باید مصدری معنی کنیم (در راه دفع خمار و نه دفع شخص خمار و آدم مخمور)
۲- کاربرد «خمار» در اشعار حافظ غالباً (و شاید کلاً) در مفهوم مصدری است مروری
بر دیوان این ادعا را ثابت می‌کند:

در این خمار کسم جرعه‌ای نمی‌بخشد

بین که اهل دلی در جهان نمی‌بینم

نخفته‌ام ز خیالی که می‌یزم شبهاست

خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست

دولت مساعد آمدومی در پیاله بود

ما را که درد عشق و بلای خمار خست

یا وصل دوست یا می صافی دوا کند

ساقیا لطف نمودی قدحت پر می‌باد

که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد

ساغر لطیف و پرمی و می افکنی به خاک

و اندیشه از بلای خمار نمی‌کنی

کو کریمی که زبزم طربش غمزده‌ای
جرعه‌ای درکشد و دفع خمار بکند

چو مهمان خراباتی به عزت باش بارندن
که درد سرکشی جاننا گرت مستی خمار آرد

به فریاد خمار مفلسان رس
خدا را گرمی دوشینه داری
در آنجا که معنی وصفی (شخص خمار) را در نظر دارد از همان صفت مفعولی (مخمور) استفاده می‌کند:

سحرگاهان که مخمور شبانه

گرفتم باده با چنگ و چغانه

از فریب نرگس مخمور ولعل می‌پرست

حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی

پرکن قدح که بی می مجلس ندارد آبی

مخمور آن دو چشم آیا کجاست جامی

بیمار آن دو لعلم آخر کم از جوابی

فریاد که آن ساقی شکر لب سرمست

دانست که مخمورم و جامی نفرستاد

۳- با توجه به کاربرد فعل «نشیند» در معنای خاص و غیرمتعارف «صرف نشود» و «به کار نیاید»، معنی سر راست و درست عبارت تنها با وجه مصدری کلمه خماری سازگار است یعنی «دیدار زاهد عبوس در راه دفع خماری (و نه دفع شخص مخمور) اثری ندارد و درد خماری را نمی‌توند زایل بکند.

نشیند: چنانکه مکرراً اشاره کرده‌ایم کاربرد این فعل هم در شاهد کلیله و هم در شعر حافظ به کلی ناشناخته و غیرمتعارف است و با کلیه معانی حقیقی و مجازی آن که در شرح و فرهنگ‌ها آمده است تفاوت آشکار و اساسی دارد.

برای توضیح بیشتر و با پوزش از اطنا ب و تکرار، بار دیگر عبارت کلیله و شعر حافظ را معلم وار معنی می‌کنیم:

«و بیاید دانست که ضایع‌تر مالها آن است که از آن انتفاع نباشد و در وجه انفاق نشیند.»
می‌گوید: ضایع‌ترین مالها، مالی است که نه برای صاحب مال نفع و بهره‌ای داشته باشد و نه در راه دیگران صرف شود.

عبوس زهد به وجه خماری نشیند مرید خرقه دردی کشان خوشخویم
گوید: (حضور یا مصاحبت) زاهد عبوس از زاهد (یا روی آوردن) به زهد زاهد تروشروی، در راه زایل کردن خماری من به کار نیاید پس مرید و آرزومند مصاحبت اهل میخانه و دردی کشان خوشخو هستم.
(افزودن «حضور و مصاحبت» به قرینه مصراع دوم است که آرزومند دیدار و ارادتمند دردی کشان است).

و یا به تعبیری طنزآمیز:

زهد زاهد عبوس از زهد خشک (برفرض محال) هر هنر و خاصیتی هم داشته باشد باری در جهت دفع خماری من به کار نیاید یا این هنر فرضی او در راه دفع خماری من موثر نیست (صرف زایل کردن خماری ام نمی‌تواند بشود داروی خماری من نزد دردی کشان خوشخوی است.

در مورد فعل «نشیند» بارها گفته شد که در مفهوم تازه و ناشناخته‌ای به کار رفته است و این کاربرد دست کم در متون مشهور و معتبر فارسی به کلی بی‌سابقه است (البته در حد اطلاع حقیر) و چنانکه در مقدمه این بحث اشاره شد به ظن قوی همین کاربرد با همین وجه منفی، از

کلیله و دمنه به ذهن حافظ رسوب کرده بوده است. در اینجا (بدون اینکه احتمال و امکان استعمال این فعل را در وجه مثبت آن و در متون کمتر شناخته شده انکار کنیم) باید بگوییم که به هر حال کاربرد فعل مورد بحث در این معنی شاذ، پیش از حافظ تنها در یک متن به چشم می‌خورد که آنهم به صیغه منفی است.

نتیجه اینکه با تأمل در قرائن و دلایل پیش گفته و مخصوصاً با تکیه به شاهد معتبر و غیرقابل تشکیک کلیله و دمنه می‌توان به قطع و یقین پذیرفت که کاربرد این فعل در مصراع مورد بحث حافظ نیز- همانند متن دو قرن پیش از خود- به صیغه منفی است و اصلاً ضبط آن به صورت «بنشینند» مفهوم به کلی نقیض نظر حافظ و خلاف تلقی معمول وی از آن طایفه بدست می‌دهد یعنی: دیدار و زهد زاهد عبوس در راه دفع خماری من موثر و کارساز است! در این حالت معلوم نیست که مضمون مصراع دوم را چگونه باید به مصراع نخستین چسباند یا ربط داد در حالیکه زاهدان خشک ریایی همیشه مورد طعن و تعریض شاعر بوده‌اند.

بعد از اینهمه طول و تفصیل، این نکته نیز خود به خود آشکار می‌شود که بطور مسلم ضبط «بنشینند» که متأسفانه برخی از اساتید و بزرگان قابل احترام ادب فارسی صرفاً با توسل به شیوه تصحیح قیاسی اختیار کرده‌اند نادرست و غیرقابل قبول است ضبط اکثریت نسخ معتبر نیز که همانا «نشینند» است دلیلی دیگر بر این مدعاست. گفتن این سخن در حد ما نیست اما با عرض پوزش باید گفت که مواردی این چنین، تذکاری است بر این نکته مهم که یک مصحح در تصحیح قیاسی یا ذوقی چه مایه باید محتاط باشد چه صرف ابهام و غرابت ظاهری یک واژه یا ترکیب یا ساخت دستوری و نحوی دلیل کافی برای تغییر آن به صورتی دیگر نمی‌تواند باشد.

در خاتمه از اینهمه درازگویی و تکرار شرمسارم و امیدوارم مقام سخن که مقتضی اطناب بود عذر خواهم باشد.